

اخلاق:

اخلاق به معنی مجموعه قواعد و قوانین تعیین کننده نوع رفتار انسانی است. این قوانین در ذهن انسان کدگذاری شده و در درون انسان بوسیله حس وجدان و مسئولیت مورد بازدید و رسیدگی قرار گرفته، رفتار انسانی را ارزشیابی می کنند. در حقیقت اخلاق موضوعی است که خارج از وجود انسان موضوعیت ندارد. مبدا و پایه بحث اخلاق، انسان است. انسان به وسیله قوانین اخلاقی، همه اعمال و رفتار خود را ارزشگذاری، تایید و یا رد می کند. این پذیرش یا عدم پذیرش رفتار انسانی در ذهنش، توسط حسی به نام وجدان یا دادگاه بدن انجام می شود.

آدم تاریخی:

آدم اولین فردی بوده که حس خداشناسی او تکامل یافته، بالغ شده است. اولین فردی که از مرحله بی خدایی حیوانیت به مرحله بشریت پا گذاشته است. اینکه شخص "آدم" معتقد به یکتاپرستی بوده و یا چند خدایی را قبول داشته، امکان اثبات کردن کمتری دارد. مهم این است که به وجودی خارج از خود و محیط پیرامونیش دست پیدا کرده، پذیرفته که از خود خود او قوی تری هم وجود دارد.

ازدواج:

ازدواج حکم قرارداد اجتماعی و اقتصادی برای تشکیل ارگانی به نام خانواده را داراست، که جنبه های حقوقی و اقتصادی این سازمان را مشخص و معلوم می کند تعهد ازدواج، پیمان عشق و دلبستگی نیست، پیمان همکاری برای زندگی است.

استعداد:

استعداد، توانایی و ظرف حواس است. هر فرد انسانی در یک یا چند حس خود توانایی و ظرفیت بیشتری دارد که علم تربیت می باید در تشخیص و تعمیم و پرورش این استعدادها برنامه ریزی شده باشد.

الگویی از انسان کامل:

در نهاد هر انسانی، الگویی از انسان کامل مطلق وجود دارد. الگوی انسان کامل، تصویری مبهم از وجود خداوند است. این الگو در نهاد آدمی برای رسانیدن انسان به کمال مطلق نقش شده است. بدون این الگو راه انسان مشخص نبوده و سیر تکامل معنی نمی داشت.

انجلادهنده:

لقبی است که بنیانگذار و رهنمون این انجمن به آقای مسعود ریاضی داده اند. به معنای کشف کننده، تطهیر کننده و یابنده گوهر و استعداد درونی افراد می باشد.

انرژی و ماده و جنسیت هستی:

آن بخش از هستی که توسط انسان قابل لمس و اندازه گیری حجمی و جسمی نیست، انرژی است و مابقی هستی را که حجم و جرم دارد، ماده نام می نهیم. جنسیت هستی از انرژی است که دارای لطافت متفاوت است، آن بخش از هستی را که انسان درک می کند و دارای حجم و جرم است، انرژی غلیظتر یا ماده نام می نهیم و آنچه را که برای درک و اندازه گیری اش، نیاز به ابزار دیگری بجز حواس ظاهری داریم، انرژی می نامیم.

ایدئولوژی:

ایدئولوژی در واژه به معنای عقیده و اندیشه شناسی است. در حقیقت مانند همه مفاهیم جامعه شناسی، زیست شناسی، روانشناسی و دیگر علوم می که به شناخت مربوط می شوند، می بایست به شناخت اندیشه اشخاص، مکاتب و نحله های فکری بپردازد.

ایدئولوژی، پایه ها و بنیادهای تجربی، تفکری و عقلی و همچنین ارزشهای تعریف شده موجود در هر عقیده و مرام است. این پایه های فکری می توانند شامل تمامی مفاد علوم طبیعی، انسانی و فلسفه بشوند. این بنیاد همیشه معرف اهداف یک مکتب فکری و توضیح دهنده خواسته های آن است. ارزشها در این مقال، نقش راههای رسیدن به این اهداف و پایه های فکری را دارند و باید ها و نبایدهای زندگی انسانی را در راه رسیدن به اندیشه آن مکتب معرفی می کنند.

آینده نگری یا طالع بینی:

آینده نگری یا طالع بینی با تمرین حس روشن بینی، امکان نادیده گرفتن بعد زمان، که خود قراردادی نسبت به حواس ظاهری ماست، وجود دارد. به این ترتیب امکان دیدن تصاویری از گذشته یا آینده برای فردی که تمرین کرده حاصل می شود، که این حالت را روشن بینی، آینده نگری یا طالع بینی نام نهاده اند.

آیین همگانی جهانی:

منظور از آیین همگانی جهانی به معنای از بین بردن ادیان و اندیشه ها نیست. آنچه که از ارائه آیین همگانی مد نظر است، جلوگیری از اختلاف انداختن بین نوع بشر به دلیل تفاوت عقیده هاست، که این منظور فقط

برای از بین بردن جنگ به دلایل اعتقادی در جامعه بشری می باشد. با تعیین و تشکیل و تدوین یک آیین همگانی جهانی که از مشترکات همه عقاید تهیه شده باشد، دروازه سواستفاده های افراد سودجو از دین فروشی و خدا فروشی بسته خواهد شد، انسان به دلیل تفاوت عقیده کشته نخواهد شد.

تاریخ:

مجموعه تجارب شخصی انسان، در شکل فرد و تجارب عمومی جوامع، در شکل جامعه و عموم، تاریخ را تشکیل می دهند. هر فرد و جامعه ای، هر عقیده و فلسفه ای، هر شاخه دانش علمی و نهایتا هر منطقه جغرافیایی و کشوری، دارای تاریخچه ای است، که از تجارب جمع آوری شده دست اندرکاران آن موضوع، ضبط و نگارش شده است و یا اینکه در حافظه فرد و جمع ثبت گردیده است.

تاریخ، مجموعه اطلاعات نگارشی و یا کلامی موجود برای هر انسان و هر منطقه جغرافیایی است که کارکردی بجز مراجعه، تحلیل و آموختن آنچه به وقوع پیوسته، ندارد.

تادیب:

آموزش رعایت قوانین و حد و مرز قرار دادن برای فرزند که آن را تادیب می نامیم، او را برای اهداف بیشتر و بزرگتر در جامعه و محیط زندگی اش آماده می کند. این تعالیم تادیبی را می توان بدون توجه به چگونگی استعداد و توانایی های فردی فرزند به او آموزش داد.

تجربه:

از مهمترین کارکردهای حس حافظه ضبط اتفاقات و اعمال انسان است. این اتفاقات و اعمال پس از ذخیره شدن و به کارگیری، معنای تازه ای در ذهن به نام تجربه می گیرند.

تضاد:

تضاد در دانش امروز به معنای تقابل، تفاوت، دوگانگی و مخالفت تعریف شده است. وحدت نوین جهانی به تضاد به این معنی معتقد نیست و آن را تکامل و متمم می داند. عالم یک نوا، یکدست و یک گون است و تضاد در آن راه ندارد.

تطهیر اخلاقی:

به معنای رعایت اصول یکتاپرستی و اخلاق پاکیزه آدمیت است. برای رسیدن به این حالت می بایست همه حواس انسان متمرکز بر روی گفتار و کردار و اندیشه اش باشد. سیر به نتیجه رسیدن تطهیر اخلاقی معمولا از درست و پاک صحبت کردن شروع و به اندیشه نیک داشتن خواهد رسید. انسان در ارتباط با دیگران ابتدا برای

حفظ وجه و شخصیت خود خوب و درست حرف می زند اگر در تطهیر اخلاقی و دوری از حجابهای هشتگانه سعی و تلاش کند، اعمال نیکی هم از او دیده می شود. اما زمانی به تطهیر اخلاقی صد در صد خواهد رسید که در اندیشه و تفکر خود نیز پاک و منزّه باشد و ریشه های خودخواهی را در آن بخشکند.

تعلیم و تربیت:

تربیت به معنای پرورش استعدادهای موجود در هر انسان برای دستیابی به بیشترین بازدهی حواس است. همه بحث، استفاده بهینه از زمان و موقعیتها و بهره وری بالا در کمترین زمان ممکن است. با تربیت صحیح، که بر اساس استعداد و توانایی افراد باشد، می توان بیشترین نتیجه ممکن را از توانایی های آدمی گرفت.

تکامل

آنچه در تعریف تکامل به ذهن متبادر می شود، نشأت گرفته از اصل مقایسه است. یعنی اگر بتوانیم در زمان الف، شیء مشخصی را احساس کنیم و این شیء را بار دیگر در زمان ب حس کنیم، تفاوتی که در این دو زمان برای این شیء پدید آمده را تکامل می نامیم. یا اینکه در مقایسه دو موجود، آنکه از لحاظ هوش و عقل و ابزار مدرن تر و پیشرفته تر است را متکامل تر می نامیم. تکامل نیز حسی از حواس درونی انسان است.

جان یا روان:

نیرویی که موجب حرکت و جنب و جوش و کلا موجب زنده بودن ما می شود... روان در لحظه ادغام عناصر تشکیل دهنده نطفه در رحم مادر، از انرژی موجود در این عناصر تولید می شود و همواره همراه جسم تا زمان مرگ باقی می ماند. جنسیتش از نوعی مغناطیس و محل آن در درون و به شعاع حدودا بیست سانتیمتری پیرامون بدن است.

موضوعی که باعث مرگ و از کار افتادن بدن می شود، قطع شدن ارتباط این بخش از انسان با جسم است. این قطع ارتباط ممکن است توسط بیماری، حادثه و یا کهولت پدیدار شود.

پس از مرگ، این روان در فضای کره زمین به زندگی خود ادامه می دهد و پس از آن نیز بارها دچار حالت مرگ شده، تحول پیدا کرده و دائما لطیف و لطیفتر می شود.

جبر و اختیار:

اختیار را توانایی تفکیک و انتخاب امور مختلف در امور انسانی می دانیم. جبر به معنای اجبار و بی اختیاری نیست بلکه آن را به معنای منطقی ریاضیات یعنی داشتن رابطه و هماهنگی بین اجزای یک موضوع و اتفاقات پدید آمده در عالم می دانیم.

جسم یا جسد:

جسم یا بدن از بافت‌های ماهیچه ای، استخوانی، عصبی و رگ و پی تشکیل شده است، که ما توانایی لمس و دیدن آن را با چشم خود داریم. این جسم از ادغام و تقسیم مادی عناصر تشکیل دهنده نطفه، در رحم مادر ایجاد و تولید شده، با مرگ به وظیفه خود خاتمه می دهد.

حکمت نوین:

مراد از حکمت نوین دانش و شناخت درباره حقایق و اسرار آفرینش، از طریق خودشناسی، خداشناسی و یکتاپرستی، برای بالا بردن سطح افکار و معلومات بشر و تشویق همگان به تفکر و تعقل و رفع خرافات می باشد.

حس:

حس، ابزاری است که مرکز و حفره ای در مغز دارد و بر اساس عملکرد و تحریک این ابزار، ما توانایی احساس و درک یا انجام کاری را خواهیم داشت. تعداد کل این حواس در انسان سیصد و شصت حس می باشد. "وحدت نوین جهانی" تاکنون سی و دو حس را نامگذاری و بررسی نموده است.

حواس آشکار:

حواسی هستند که دارای اندام و ابزار ظاهری در بدن هستند که این اندام را می توان دید و لمس کرد.

حواس پنهان

حواسی هستند که دارای اندام و ابزاری ظاهری نیستند، اما نتیجه فعالیت و دریافت و تحریک ایشان را در رفتار و اعمال انسان شاهدیم.

حرکت در عالم:

حرکت، یکی از حواس انسان است که برای درک بهتر عالم در انسان وجود دارد و به معنای جابجائی نقطه اثر نیرو است. یعنی اگر مرکز ثقل یک جسم از نقطه "الف" به "ب" در یک جهت مشخص منتقل شود، این امر را حرکت می نامیم.

عالم بینهایت است، یعنی مرکز پذیر نیست. یعنی جهت پذیر هم نیست. هر گاه جهت و مرکزی برای عالم متصور شویم، آن را محدود کرده ایم. پس به این ترتیب حرکت یا سکون در بینهایت، بی معنی است. یعنی بینهایت یا عالم، ساکن متحرک یا متحرک ساکن است.

حرکات طبیعی و فطری (حرکت تکوینی):

حرکات طبیعی و فطری حالت ناخودآگاه داشته و از عهده انسان بیرون است. مانند تپش قلب و عکس العملهای ناخودآگاه اندام انسانی، مثل چشم در برابر نور یا گوش در مقابل صوت.

حرکت وضعی اخلاق انسان:

در این حالت، انسان خود را دوست می دارد و برای حفظ و بقای خود می کوشد. گذشتگان منشأ این حالت را حس صیانت (نگهداری) ذات دانسته اند. این حرکت وضعی، از حس عشق و محبت و جاذبه سرچشمه می گیرد و حالت صیانت ذات، یکی از جلوه های این حس است.

حرکت انتقالی اخلاق انسان:

این حرکت اخلاقی از حس عشق و محبت و جاذبه سرچشمه می گیرد و به دگر دوستی معروف است. حالتی است که فرد در غم و شادی دیگران شریک است، برای روشن کردن دل دیگران در جامعه و شادی دل دیگران، با آنها همفکری، همکاری و همگامی می کند.

حرکت تکاملی اخلاق انسان:

این حرکت، خداپرستی می باشد که از حالات حس عشق و محبت و جاذبه است. انسان باید خدا را بشناسد و خدا را بپرستد. این حرکت در فطرت موجودات، وجود دارد که موجب کمال و رشد و ارتقاء آنهاست.

حقیقت

حقیقت، کل ذات هستی است، آن چیزی است که هست، چه قابل درک برای انسان باشد و چه نباشد. آن چیزی است که با وسیله ادراکی دیگری، بجز با حواس ظاهری باید به ادراک آن پرداخت.

خانواده:

به منظور تولیدمثل، که بقای بشریت را موجب می شود، زن و مرد با هم ارتباط گرفته و اصطلاحاً در زیر یک سقف و محلی مشخص شروع به زندگی می کنند. این اولین گام برای جدا شدن از تنهایی، و تشکیل یک نوع جدیدی از زندگی را، خانواده می نامیم.

خرد یا عقل:

اگر همه حواس و وظایف خود را انجام بدهند، برآیند و نتیجه ای که از کارکرد این حواس حاصل می شود،

خرد یا عقل نام دارد.

خداوند:

خداوند همان عالم بینهایت است، انرژی لایتناهی و عظیمی است که همه جا هست، بوده و خواهد بود و حد و مرزی ندارد، ذات و اصالتش دانش است.

خلقت:

جایی که از دید انسانی و بنا به حواس ما انرژی به ماده تبدیل می شود، یعنی دارای جنسیت و جرم و حجم می شود و قابل احساس می گردد، خلقت نامیده شده است.

دعا، نماز، نیایش

دعا، نماز، نیایش، توبه، توجه، ذکر گفتن، همه، شیوه ها و روشهایی است که انسان برای رسیدن به تمرکز قوای دماغی خود نیاز دارد. این تمرکز قوای دماغی راهی است که در شرایط مختلف زندگی موجب آرامش و راحتی برای انسان می شود. هر چه میزان این توجه و تمرکز بیشتر باشد، با توجه به اصول تطهیر اخلاقی، میزان آرامش درونی انسان بیشتر می شود و احساس سعادت و خوشبختی بیشتری خواهد کرد.

رویا:

رویا، این قسمت مربوط به روان انسان است. رویا یک حس است، این حس تماسهایی را که روان شخص با پریسپری های اشخاص و اشیا پیدا می کند، در مغز منتقل می نماید. در هنگام خواب دیدن بوسیله حس الهام و روشن بینی، تصاویر و اصواتی را که توانایی دیدن و شنیدن آن را با حواس ظاهری نداریم، درک می کنیم. توسط حس خواب دیدن، امور مشغول کننده فکر و مغز را تحلیل و تفسیر می نماییم.

روح:

تحول و "مردنهای" دوباره و چندباره روان به بخش جدیدی می رسد که آن را روح می نامیم. روح برای هر فرد و یا هر شیء و هر حیوان مجزا نیست. نیرویی لایتناهی و جهانشمول است، که همه چیز را در بر دارد. در حقیقت می توان برای روح، تعریف خداوند و یا جهان بینهایت را هم متصور شد. ارتباط با این بخش از عالم، بطور مجزا و منفک ممکن نیست. یکپارچگی است، اتحاد است، یکی بودن است.

رهنمون:

رهنمون لقبی است که در مکتب وحدت نوین جهانی مربوط به بنیانگذار این مکتب آقای حشمت الله دولتشاهی بوده است. منظور فردی است که راه را نشان می دهد. آنچه در هستی هست به ما می نمایاند. او فرآیند "بودن" به "شدن" را در پرتو فکر و عشق و علم، و با روح دانش و حکمت، مشخص کرده با ما همراهی

می کند. این ماییم که جوینده هستیم.

زمان:

منظور اندازه گیری واحدی است که بر اساس چرخش زمین به دور خود و در شکل وسیعتر، گردش زمین به دور خورشید پدیدار گشته است. یعنی برای فهم اتفاقات و تغییرات پیرامونی، قراردادهایی را براساس میزان و مقدار حرکت برای اندازه گیری زمان بوجود آورده ایم.

سیاست:

دانش بررسی قدرت، حکومت، نهادها و سازمانهای اجتماعی در جامعه را علم "سیاست" می نامند. بحث سیاست چنان وسیع و همه گیر است که می تواند در بسیاری از ارتباطات اجتماعی افراد، تاثیر گذار بوده، روند شکل گیری و گسترش آن را تعیین کند.

شعور

شعور را مجموعه دانش، نیرو و توان تدبیر و تصمیم گیری برای ادامه حیات نام می نهیم.

طبقات شخصیتی، دوران کودکی و بچگی، دوره حیوانیت و توحش:

در این مرحله شخص غالباً در ابتدای دوران کودکی قرار دارد. همه نیازهای او منحصر به ارضای حواس ظاهری اوست. در عالم اطرافش فقط خودش وجود دارد و هیچ موجودی را به رسمیت نمی شناسد. خودخواه مطلق است و دیگران را خدمتگزار و فرمان بردار خود می داند. در همه ارتباطاتش با دنیای اطراف فقط منفعت خود را می جوید و به غیر از خوردن و خوابیدن و شهوت رانی کاری و امری برای خودش متصور نیست.

این شیوه شخصیتی که از دوران کودکی تا زمان بعد از بلوغ حس امور جنسی در افراد متجلی می شود، را دوران حیوانیت می نامیم. هستند افرادی که تا پایان عمر در همین مرحله می مانند و حواس دیگر مانند حس خداپرستی و عشق و محبت و جاذبه یا الهام و روشن بینی ایشان به مرحله بلوغ و رسیدگی نمی رسد و از دنیا می روند.

در رابطه با اندیشه خداجویی، فرد در مرحله حیوانیت، مشرک است، یعنی به تعدد خدایان معتقد است و نمی تواند برای جهان، یک مبدأ و اصل قائل بشود. با فلسفه و دانش و علم نا آشنا و خرافات و موهومات برایش جذابتر و قابل قبول تر است.

طبقات شخصیتی، دوره جوانی، دوره بشریت:

در این مرحله از کمال، بشر می فهمد که با حیوان فرق دارد. از پوسته و لاک درونی خود بیرون می آید و

اطرافش را هم می بیند. هنوز غرق در خودپرستی است، اما این خودپرستی به اشکال دیگری مانند خساست و حسادت جلوه می کند. یعنی در مقایسه با دیگری پیش می رود.

ادیان، مخصوص دورانی از زندگی بودند که اکثریت مردم در دوران بشریت به سر می بردند. یکی از دلایل مهم پایان دوره ادیان، تغییر شرایط بلوغ و رشد فکری مردم جوامع از زندگی بشری به دوران علم و تجربه و انسانیت است.

در جامعه ای که در مرحله بشری انسجام و وحدتی نیست.

از نظر اخلاقی نیازمند سیستم پاداش و مجازات است، خوبی را برای رسیدن به بهشت انجام می دهد و برای فرار از جهنم، از بدی دوری می کند.

طبقات شخصیتی، دوره بلوغ عقلی، دوره انسانیت:

در مرحله انسانی، فرد از قید و بندهای دینی و توضیحات سیستم پاداش و جزای آن خسته شده و دوری می کند. غالباً تشریح جهان بینی و خداشناسی ادیان برایش ارضا کننده و سیر کننده نیست و به دنبال چیزی برتر می گردد. با تمرین و ممارست و عملی کردن بحثهای فلسفی و دست زدن به آزمایش و خطا رو به سوی متد علمی می آورد و سعی می کند، آنچه که می گوید قابل اثبات و دسترسی باشد.

از نظر بیماری های اخلاقی به علت توانایی تولید و دستیابی به فلسفه و فهم آفرینش و توانایی های علمی، به مرحله غرور و ریا و تکبر می رسد. بعضاً از وجود خدا در عالم سرباز می زند و همه چیز را در حوزه علم و تکنیک خود توجیه و تفسیر می کند. اجتماعی شده با مردم می جوشد. به علت وجود غرور در خود، به جانفشانی و خدمت به مردم رو می آورد و توانایی هدایت و رهبری افرادی را که در اطرافش در مرحله بشریت به سر می برند، پیدا می کند.

در مرحله حیوانیت، فرد اصولاً توجهی به دنیای اطرافش و جستجوی خداوندی برای آن ندارد. نیروهای طبیعت مانند ماه و خورشید و رعد و برق برایش برترینها هستند و کم کم سعی به سنبل سازی برای این نیروها می کند، هنوز چندبیین و چندگانه پرست است، که ادیان ایشان را مشرک و یا کافر، نامیده اند. فرد در مرحله بشریت، جهان بینی خود را از چندین خدایی به تثلیث و دوگانه پرستی رشد می دهد، به توحید نزدیک خواهد شد. توحید، جهان بینی انسانی است و به مرحله سوم کمال شخص اختصاص دارد. جهان بینی توحیدی، جهان بینی است که حاصل تفکر دوگانه نگر برای جهان و خداوند است. نیروهای طبیعت را به دو عنصر خیر و شر تقسیم بندی می کند و برای هر کدام خدایی می شناسد.

طبقات شخصیتی، مرحله آدمیت:

انسان در مراحل تکامل شخصیتی خودش که وابستگی زیادی به زمان و مکان زندگی اش نیز دارد، به مرحله ای از شخصیت می رسد که این مکتب آن را مرحله آدمیت نام نهاده.

شخصیتی است که اخلاقمندی را سرلوحه زندگی خودش می کند. از هشت صفت مطرح شده به شدت پرهیز و ایشان را در حد تعادل نگاه می دارد. در روابط اجتماعی و اخلاقی اش منتظر پاداش و یا مجازات نیست و نفس عمل و کار نیک را برای نیکی و خوبی انجام می دهد. در امور اجتماعی شرکت کرده، نفع جمع را به نفع خود ترجیح می دهد. همیشه میزان توانایی و دانش خود را می داند و در کمک به دیگران پیش قدم است، اما نه برای خودنمایی و خودخواهی خودش که برای خدمت به خلق.

معتدل و دیگرددوست است. آنچه خود دارد را برای دیگران می خواهد و مال اندوز و جاه طلب نیست. در صلح کامل با خود و اطرافیانش به سر می برد و قتل و جنگ و کشتار را سزاوار خود و دیگران نمی داند. از منابع زمین به انصاف و تعادل استفاده کرده، به تخریب و نابودی ایشان نمی پردازد. با دست یافتن به تکنولوژی و دانش غره نشده، همیشه خود را عاشق و شیفته عالم بینهایت می داند. با آگاهی تمام به ادیان گذشته خود، به دانایی فلسفه و علم مسلط است و پدیده های زندگی را از راه عقل سلیم و دیده پاک بین، توجیه و تفسیر می کند. وحدت نگر و بینهایت بین است. تثلیث و ثنویت و توحید، او را سیر نمی کند. همه عالم را خدا و خود را ذره ای از عالم می بیند، اما فروتن و افتاده است.

آدم، شخصیتی است که با خودش به وحدت رسیده باشد.

عالم هستی:

عالم هستی وجودی است بی ابتدا و بی انتها از نظر مکانی و زمانی، بوده و هست و خواهد بود، همیشه زنده است و مرگ و نابودی در آن بی معنی است، بی مرکز و بی نقطه است، و همه خواص و تعاریفی که از بینهایت در علم امروز مطرح شده بر آن صادق است.

عشق:

توجه، تمرکز و دقت همه قوای دماغی روی موضوع یا فرد خاصی را میتوان عشق نامید. عشق به حالی می گویند که عاشق از نظر ارادت و محبت، قویترین توجه را به معشوق دارد، اما هیچگاه این توجه صد در صد نخواهد بود.

از نظر فیزیکی عامل عشق، اختلاف پتانسیل الکتریکی و اختلاف سطح مغناطیسی است. آن کس که ضعیفتر

است و نیرویش کمتر به آنکه قویتر است و نیرویش بیشتر، عشق می ورزد. پس همواره عاشق ضعیفتر و معشوق قویتر است. زمانی می رسد که بر اثر تماس و وصال، عاشق و معشوق از نظر الکتریکی هم سطح می شوند.

علم اکتسابی:

علم اکتسابی دانشی است که از راه تحصیل بدست می آید و به کمک حس حافظه انجام می شود، زیرا فرد اطلاعات لازم را در حافظه بایگانی می کند.

علم لدن:

دانشی که بدون مراجعه به حافظه و یا استفاده از حس تفکر، بر اساس استقرا و قیاس حاصل می شود و منسوب به سابقه نیست و ناگهانی حادث می شود را علم لدن می گویند، که از تراوشات و عملکردهای این حس است. اولیاء و انبیاء به امر و مشیت الهی از این حس استفاده می کنند.

علم استنباطی:

علمی است که به کمک حس تفکر انجام می شود، در واقع روشن بینی است و حس تفکر به آن کمک می دهد. تراوشات علمی از اشخاص کم سواد، از مظاهر حس روشن بینی (و یا حس الهام) می باشد.

علوم روحی:

توانایی ارتباط خود آگاه با روانهای درگذشتگان از طریق تمرکز و توجه و عبادت را علوم روحی می نامیم

علم مانیتسیم:

توانایی هدایت و رهبری و متمرکز کردن نیروی حس مغناطیس را علم مانیتسیم می گویند. این توانایی در همه انسانها وجود دارد و مانند همه حواس که شدت و ضعف در افراد مختلف دارند، در انسانها متفاوت است. از طریق این علم می توان در افراد نفوذ کرد و برایشان آرامش ایجاد کرد. از کاربردهای این علم روشن بینی و آینده نگری، تلپاتی، و خواب مغناطیسی است که در طول تاریخ از آن استفاده شده است.

عالم پس از مرگ

پس از مرگ انسان و هر موجود دیگری، روان آن موجود ادامه حیات می دهد، نمی توان برای آن دنیایی جداگانه متصور شد. ما معتقدیم روان هر انسان و یا هر موجود دیگری در این عالم، در فضا و محیطی که بر اساس مواد موجود در آن، پدید آمده، ادامه زندگی می دهد و عالم دیگری در جای دیگری نیست. چون جای

دیگری وجود ندارد. وجود، یگانه و یکتاست.

فلسفه تاریخ:

بررسی چرایی های تجربه های گذشته جوامع انسانی (تاریخ) و علل تغییرات در آنها را فلسفه تاریخ می گویند. این بررسی فلسفی از موضوع پیدایش کره زمین و دلایل فلسفی و علمی این پیدایش، شروع و به موضوعاتی مانند پیدایش انسان، بررسی اعتقادی جوامع بشری از ابتدای تاریخ، بحثهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جوامع و اصالت تاریخ و تجدید و تمدید آن یا عدم وابستگی رشد جوامع به موضوع تاریخ، ختم می شود.

قانون و حقوق مدنی:

قوانین در هر اجتماعی بر اساس ارزشهای عرفی، دینی، اجتماعی و اخلاقی جامعه تعیین و وضع شده اند. قوانین عرفی و دینی و اجتماعی در جوامع مختلف، بستگی به نوع جامعه، متفاوتند و جلوه های گوناگونی دارند.

قوانین اخلاقی:

مجموعه قوانینی که موجب جلوگیری از رفتارهای خودخواهانه و وابسته به هشت صفت ناپاک اخلاقی می شوند را قوانین اخلاقی می نامیم. این قوانین اخلاقی مطلق و ثابتند. نمی توان خودخواهی یا بخل را در جامعه ای پسندیده و در جامعه دیگر ناپسند شمرد. اگر بتوان محدودۀ تعیین قوانین را بجای پایه های عرفی و اجتماعی بر پایه های اخلاقی استوار کرد، امکان دستیابی به جوامع همگون که سعادت افراد را تامین کند، وجود دارد.

مرگ:

در افواه مراد از آن نیستی است و حال آنکه این خود تحولی است، که صورت می گیرد. یعنی دانش و علم آن را فرآیند تبدیل عناصر و انرژی ها به هم می داند و بر این پایه، در این جهان چیزی از بین نمی رود، بلکه تغییر می یابد و عنصری با عظمت بیشتری ایجاد می شود.

مکتب "وحدت نوین جهانی":

فعالیتی است برای: استقرار و توسعه صلح و محبت و دوستی پایدار بین افراد بشر و سایر مخلوقات از طریق تاکید بر مشترکات ادیان، باورها و اندیشه ها. این مکتب می کوشد با بیان و گسترش "حکمت نوین" سطح افکار و معلومات بشر را تعالی بخشیده و با تشویق همگان به تظهير اخلاقی، تفکر، تعقل، رفع خرافات و

پیشداوریها به محیط سعادت درخشنده دست یابد.

موجود:

موجود یعنی ساخته شده، به معنی چیزی است که در عالم هست، اما ساخته شده این آفرینش است، سازنده می خواهد، محدود و برای ما انسانها قابل لمس است و در حیطه درک حواس ظاهری ماست.

نظم

نظم یعنی قرار داشتن هر چیزی در جای و مکانی که برایش در نظر گرفته شده است. یعنی ترتیب، یعنی اینکه هر موجودی وظیفه و کاری را انجام می دهد که در حد شعور و توانش و در هماهنگی با سایر موجودات و وظایف آنها است.

واقعیت

واقعیت به معنای مجموعه دانش و درکی است که انسان با توجه به ابزار و حواس خود از کل عالم دریافت می کند.

وجود:

وجود یعنی هستن، یعنی بودن، یعنی استقلال، یعنی بی حد و مرزی، یعنی بی بعدی، یعنی بی زمانی و بی مکانی، یعنی لایتناهی. آنچه که ما انسانها تنها، با کمک حواس باطنی خود آن را درک خواهیم کرد.

هنر:

هنر عبارت است از، به شکل در آوردن تخیلات هنرمند، با مراجعه به حافظه و پیدا کردن مشابه ذهنی برای مفاهیمی که در حافظه او نقش بسته است. هنر رسانه ای برای انتقال مفاهیم و معانی هنرمند به فرد و جامعه است.

هوش:

توانایی استفاده به موقع و سریع از حافظه است. تحلیل شرایط و موقعیتهای محیطی و فردی و بهترین انتخاب در کوتاه ترین زمان را نیز شامل می شود.